

گامی در مسیر
رضیه برجیان

انتظار نه یک واژه، بلکه یک مسیر است؛ راهی برای رفتن و همراهی با صالحان و پیامبران الهی؛ تلاش برای تحقق حکومت حق در سراسر گیتی، و منتظر، کسی است که افقی را می‌بیند و همواره به‌سوی آن در حرکت است و همه هم و غمش نه در «چه خورم صیف و چه پوشم شتا» بل در نزدیک کردن کاروان جهانی به سرمنزل مقصود است - حتی گامی کوتاه - و این تلاش و جهت‌گیری است که از او مبارز می‌سازد، و چنین فردی نمی‌تواند که بدی و ظلم را تحمل کند - چه در وجود خویش و چه در اجتماع - و این‌گونه است که جهاد اکبر و اصغر در وجودش تبلور می‌یابد جهادی با نفس برای حاکمیت عقل بر وجود خویش و جهادی در خارج برای تحقق حاکمیت حق.

پس ندای الهی را با تمام وجود خویش می‌شنود «چرا در راه خدا و [در راه] مردان و زنان و کودکانی که [به‌دست ستمگران] تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! کسانی که خدا را می‌خوانند: پروردگارا ما را از این شهر که اهلش ظالمند بیرون بر و از جانب خودت برایمان سرپرستی قرار ده و کمک‌کننده‌ای بفرست.»^۱

و برای شهادت آماده می‌گردد و این‌گونه است که امیرمؤمنان^ع می‌فرمایند: «کسی که منتظر باشد مانند کسی است که در خون خودش غلطیده است»^۲ چراکه خداوند به نیت‌های مؤمنان پاداش می‌دهد و منتظر، طالب جهاد و شهادت در رکاب امامش است و بر هر نیت خیری پاداش عمل.

پی‌نوشت

۱. نساء، ۷۵.

۲. تمام‌الشمه

پیک‌های انتظار

رقیه ندیری

۱ *

صلیب را بردارید

و هندسه نامتوازن

برج‌های دوقلو را

دیوار چین

و اهرام ثلاثه

وضوی زمین را باطل کرده‌اند

کسی آستین‌های خاک را بالا بزنند

مردی دارد دعای باران می‌خواند

۲ *

سال آخر میلادی

مسیح

دستان انجیلی را

در حجمی شفاف می‌شوید

ویرانی اورشلیم را

به سمت مریم‌ها و سوسن‌ها تعبیر می‌کند

و به نماز می‌ایستد

۳ *

هیچ جزیره‌ای خضرا نیست

وقتی خضر را

به ناکجا آباد تبعید کرده‌ایم

یادداشت‌های یک زائر

نگذار عادت کنیم

علی مهر

نگذار عادت کنیم به نبودن. به بودن ولی غایب بودن. آقا، خورشید پشت ابر هم زندگی می‌بخشد، گرما می‌دهد، روشن می‌سازد و... ولی خورشید که از ابر بیرون آید به زمین مرده جان تازه‌ای می‌بخشد غم را از دل‌ها می‌زداید، غربت را می‌شوید، آن وقت، نه خاک و نه آب بهانه‌ای برای بخل ورزیدن ندارند.

نگذار عادت کنیم به بودن ولی غایب بودن. وقتی چشم‌ها روی تو را نبینند، وقتی گوش‌ها شهادت کلام تو را نچشد، وقتی گونه‌ها جای پای تو را لمس نکنند، ما مرده‌ایم گرچه سایه فیض تو بر سر ماست. نگذار عادت کنیم به مردن، مولای من.

بریت می نسیم انتظار در دنیای مجازی

جمعه روز سبز انتظار

جمعه یعنی یک غزل دلواپسی
جمعه یعنی گریه‌های بی‌کسی
جمعه یعنی روح سبز انتظار
جمعه یعنی لحظه‌های بی‌قرار
بی‌قرار بی‌قراری‌های آب
جمعه یعنی انتظار آفتاب
جمعه یعنی ندبه‌ای در هجر دوست
جمعه خود ندبه‌گر دیدار اوست
جمعه یعنی لاله‌ها دل خون شوند
از غم او بیدها مجنون شوند
جمعه یعنی یک کویر بی‌قرار
از عطش سرخ و دلش در انتظار
انتظار قطره‌ای باران عشق
تا فرو شوید غم هجران عشق
جمعه یعنی بغض بی‌رنگ غزل
هق‌هق بارانی چنگ غزل
زخمه‌ای از جنس غم بر تار دل
تا فرو شوید غم هجران دل
جمعه یعنی روح سبز انتظار
جمعه یعنی لحظه‌های بی‌قرار

<http://www.jamkaran.info>

شب‌ها

شب‌ها، شب‌های تیرگی و ظلمت و بیداد
است؛ فریادی بلندتر از عصیان نیست و
حقیقت در مجرای تنگ بی‌عدالتی، پنهان.
زمین تشنه است؛ آهنگی جز آهنگ سوزناک
بی‌عدالتی، در گوش زمین نمی‌پیچد. ردی از
تولد دوباره به چشم نمی‌خورد و از لب خشک
زمین، زمزمه‌ای جز تشنگی نمی‌تراود.

ای قیام روشن وحی و ای قیامت جاودانه
عشق! چگونه تو را صدا نزنیم، نامت را زمزمه
نکنیم و به یادت نباشیم؟! که تمام صداها
روشن هستی در نام توست؛ تمام نام‌های
مقدس، تو را زمزمه کرده‌اند و تمام یادهای
جاوید با یاد تو زنده مانده‌اند.

چگونه چشم به راه آمدنت نباشیم و از خواب
هزار ساله کوچه‌ها بیدار نشویم که تمام
بهارهای نارنج و سیب، آمدن تو را به شکوفه
ایستاده‌اند و تمام کوچه‌های غافل از خواب
روزمگی بیدار شده‌اند.

چگونه زیبایی رسیدن و طلوع پرمهرت را به
انتظار ننشینیم؟! که تو، مفهوم بلند رسیدن و
عمیق‌ترین معنا برای واژه انتظاری. چگونه
طلوعت را فریاد نزنیم که قرن‌هاست، جهان
خواب رسیده‌اند را به بیداری نشسته و زمین
عطشناک می‌غرد، در انتظار دیدار نگاه
عدالت پرور تو.

آری؛ ای روح پنهان آفرینش و ای پیدای
پنهان؛ که رازهای جهان در شگفتی آهنگ
نام توست؛ با شولایی از خاکستر عشق و
چشم‌هایی رو به تو، با بار سنگینی از اندوه و
سهمی از دل‌تنگی و با شکوه‌تر از آفتابی که
چشم به راه سپیده است، آمدنت را فریاد
می‌زنیم یا مهدی (عج).

<http://www.zerotime.org>

چه انتظار عجیبی؟

عجیب‌تر که چه آسان نبودنت شده عادت
چه بی‌خیال نشستیم، نه کوششی، نه وفایی
فقط نشسته و گفتم:
خدا کند که بیایی

مولای من!

آقای من!

از کجا آغاز کنم؟ از خود بگویم یا از دیگران؟
از نسل‌های گذشته بگویم یا از نسل امروز؟
از دوستان شکوه کنم یا از دشمنان؟ از آنانی
بگویم که خاطر شریف تو را می‌آزارند؟ از آنها
که دستان پدران و مهربانت را خون‌ریز
معرفی می‌کنند؟ از آنها که چنان برق
شمسیرت را به رخ می‌کشند که حتی
دوستان را از ظهورت می‌ترسانند؟
از آنها که بر طبل نومی‌می‌کوبند و زمان
ظهورت را دور می‌پندارند؟ از خود آغاز
می‌کنم که اگر هرکس از خود شروع کند، امر
قَرَج اصلاح خواهد شد.

می‌خواهم به سوی تو برگردم. یقین دارم
بر گذشته‌های پیر از غفلتم، کریمانه چشم
می‌پوشی؛ می‌دانم توبه‌ام را قبول می‌کنی و با
آغوش باز مرا می‌پذیری. من از تو گریزان
بودم؛ اما تو هم چون پدری مهربان، دورادور
مرا زیر نظر داشتی... العفو... العفو...

www.aman.ir